

تذکرہ گلزارِ عظیم

از تالیفات جناب امیرالہند

والاجاہ نواب محمد غوث خان بہادر تخلص

عظیم نجاتی عبد الصمد و مطبع سرکار

بقالہ طبع در آمد ۱۲۷۲ ہجری

فہرست کراڑا عظم

	فہرست کراڑا عظم	
مہ لانا محمد باقر	حرف الالف الکا	
شیخ محمد امین	عید رضا خان بہادر	۲۰ امکاہ
قاسمی احمد	سور کو میرا عیال خان	۲۲ ابجدی
میر محسن	امتیاز	۲۴ امداد
محمد محترم خان	خلیم شرف الدین علی خان	۳۰ انست
محمد عثمان	الفت	۳۱ امیر
محمود علی خان	افصح	۳۸ انور
میرزا علی بخت	اظفری	۴۰ اشکار
مرزا مہدی	اقبال	۴۲ اسد
حافظ شاہ انور الحق	انوار	۴۶ انسقر
غلام احمد	احمد	۴۹ انالوس
طراز خان بہادر	احسن	۵۱ افسر
نور محمد غوث شاہ	اعظم	۶۲ اکرم
مرزا محمد صالح	بصیرت	۱۰۶ حرف الباء

سید برہان خان بزم	برہان ^{۱۱۱}	سید نشان سنی	بینا ^{۱۱۰}
غلام حسین	بیتاب ^{۱۱۳}	سید امین غوث	ببخود ^{۱۱۳}
حکیم غلام الدین	بصار ^{۱۱۴}	محمد قادر علی	بیہوش ^{۱۱۵}
شاہ حسن عسکری	بینوا ^{۱۱۶}	سید مرتضیٰ	بینش ^{۱۱۹}
شاہ محمد روح اللہ	بلیغ ^{۱۳۲}	مولو محمد تاج الدین حسین	بھجبت ^{۱۲۹}
حرف التاء		غلام حسین	باقیہ ^{۱۳۷}
مولوی سید محمد حسین	تمنا ^{۱۳۷}	حکیم عظیم الدین خان	تجلیل ^{۱۳۹}
میر عہدی	تاقت ^{۱۳۳}	حرف التاء	
غلام حسین	جودت ^{۱۵۰}	حرف الجیم	
میر اکرام علی	جذب ^{۱۵۳}	قادر حسین	جوہر ^{۱۵۲}
عبد الہادی	جانبے ^{۱۵۵}	حرف الحاء	
شیخ احمد	حق ^{۱۵۸}	غلام حسین	حیدر ^{۱۵۷}
مولوی شاہ محمد علی	حیران ^{۱۶۱}	مولوی محمد حسن علی	حسن ^{۱۵۸}
حرف الشاء		حشمت جگد بہادر	حشمت ^{۱۶۳}
مصطفیٰ علی بیگ	خوسدک ^{۱۶۷}	سید محمد ہشتی	خلوص ^{۱۶۵}

۱۷۳	خرد	راجہ مکھن بھون بہادر	۱۷۵	خوشنود	سید محمد رفیع علی خان بہادر
۱۸۰	خالص	سید محمد	حرف نون الذاک		
۱۸۶	دیوان	زین العابدین	۱۸۶	دستگیر	سید غلام دستگیر
۱۸۹	دید	شاہ محمد عزیز الدین	حرف نون الذاک		
۱۹۱	ذوق	سید عبداللطیف	۱۹۵	ذبیحہ	سید علی
۱۹۶	ذکا	محمد حبیب اللہ	۱۹۱	ذہین	علی دوست
حرف الراء			۱۹۹	راغب	سید علی رضا
۲۰۲	رفیع	سید شاہ محمد رفیع اللہ	۲۰۲	رایق	حکیم باقر حسین خان
۲۰۶	راغب	میر مبارک اللہ خان بہادر	۲۱۰	رونق	عارف الدین خان
۲۱۷	راقم	شرین سخن خان بہادر	۲۲۵	رسا	محمد رحمت اللہ
حرف الزاء			۲۲۷	زین المابدين	
۲۲۷	زاین	سید عاشق حسین	حرف سین		
۲۲۸	سین	سید محمد خان	۲۳۰	سعید	محمد شرف الدین
حرف الشیر			۲۳۱	شایان	محمد اسلم خان
۲۳۳	شایق	شایق علی خان	۲۳۷	شمس	شمس الدولہ بہادر

شاعر ۲۳۹	کزارش نمان	شفیع ۲۳۵	سید محمد شفیع
حرف	الصاد	صفت ۲۳۶	سعادت مند خان
صاحب ۲۴۷	منشی الملک بہادر	حرف	الصاد
ضمیر ۲۵۰	محمد عبد الحمید	حرف	الطاء
طالب ۲۵۲	مولوی شاہ جیہ اللہ	حرف	العرین
عزت ۲۵۳	عبد القادر	عظیم ۲۵۵	سید الدین
عاصی ۲۵۵	نور الدین محمد خان	عزیزت ۲۵۶	بکناات پرشاد
عتیق ۲۵۷	حکیم محمد صنوۃ اللہ خان	عاشق ۲۵۹	نواب سید عبد الودود
عظیم ۲۶۱	نواب عظیم شاہ بہادر	علیم ۲۶۲	مغیر الدولہ بہادر
عینق ۲۶۳	حکیم عبد الباسط	عارف ۲۶۵	شاہ احمد ابوتراب قادری
حرف	الفاء	فایق ۲۶۷	مولوی سید خدایہ الدین
فدا ۲۷۲	غلام حسین	فدو ۲۷۳	رای کاشی پرشاد
فاروق ۲۷۴	خان عالم خان بہادر	فرحت ۲۷۸	محمد صنوۃ اللہ
حرف	القاف	قربے ۲۸۵	سید شاہ ابو الحسن
قدرت ۲۸۸	محمد قدرت اللہ خان	قادر ۲۹۵	قادر علی

قَدِير	۲۹۶	قادر پاشا	حرف — الکاف
کامل	۲۹۷	مولوی غلام کبریا	کمال ۲۹۹
کوکب	۳۰۰	مرزا محمد صادق خان	کوهن ۳۰۱
حرف —	اللام	لذتے ۳۰۳	افضل خان
لايق	۳۰۴	مکرم غلام دستگیر خان	حرف — الميم
منزوی	۳۰۶	میر مرتضیٰ	محفوظ ۳۰۷
مرویت	۳۱۰	علی داغ خان	سیر نزاحمد صالح ۳۱۱
محمد یار خان	۳۱۱	سیر محمد شفیع	
مہربان	۳۱۲	مولا غلامیہ بیگم	ماجد ۳۱۶
مختار	۳۳۲	سیف الملک بہادر	مشہود ۳۳۴
مختار	۳۳۶	غلام محی الدین	مختار ۳۳۷
معاون	۳۴۱	معاون خان	منتظر ۳۴۵
مختار	۳۴۷	حسن علی خان	منور ۳۴۸
مخلص	۳۵۰	سید درویش	حرف — النون
نکیز	۳۵۲	شرف الدین علی خان	ناکے ۳۵۳
			ستقیم ۳۵۴

۳۵۶	ناہے	مولو تراب علی	۳۵۸	ناصر	صوالدین محمد خاں
۳۶۰	ناظر	قادر عظیم خان بہادر	۳۶۲	نذرست	مولو محمد یحییٰ علی خاں
۳۶۲	نظیر	منوچک بہادر	حرف — الواو		
۳۶۵	والسہ	سید محمد موسیٰ	۳۶۸	والا	سید ابو طیب خاں
۳۸۲	ولا	ستودان	۳۸۵	وفا	میرزا عبدالباقی
۳۸۷	واقف	مولوی شاہ میراں محمدی الدین قادر	۳۹۰	وفا	میر قربان حسین
۳۹۶	وازع	یکہ شاہ زین العابدین	۳۹۷	واصف	مولوی محمد سید
حرف — الہاء		۳۲۹	ھسراز	قادر علی خان بہادر	
حرف — الیاء		۳۳۱	یکدل	میر علی مردان	
۳۳۳	یاد	مولو خواجہ حمید الدین	۳۳۵	تمت	۱۲۷۲



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وی نام تو بر نوک زبان در سحر کا	ای حمد تو در دل و جان مویچا
لا حول ولا قوه الا بالله	بی فضل تو سویت ما توان بر این راه

شکفتنی گلزار سخن به اهنه از سیم حمد بهار آرائیت که چمنستان خیالات
 رکین راه آبجاری مضامین و نشین در خطه آریب نخلبند یقین
 حکمت دانی سر سبز و شاداب گردانید و گلستان صنایع لفظیه و بوستان
 بدایع معنویه را برنگ و بوی بلاغت و آب و تاب فصاحت در گلزار
 افنده کچینان کاشن دقیقه یابی کل کل شکفانید عند لیب و شان
 خامه در چارچمن صحیفه ترانه سنجی و نغمه کنشی محمّدت و الالایش همواره

برک کل تر زبان و طوطی خوش متقال زبان به سخن پردازی و افسانه
 طرازی ستایش بی منتهایش پیوسته از شیرین گفتاری بنان نیشکر
 افغان لراقمه
 رباعی

هر غنچه شکفته از هوای تو بود	هر برک زبانی به شنای تو بود
هر غنچه که از مرغ بلند آهنگ است	در کلشن دهم از ولای تو بود

شاید وجودش چون از جمله عیب بمقتضای کنت کمتر اخصیا
 لا اعرف نخلت خلقا فتعرفت لهم فی عرفونی بجلوه
 شهوید پرداخت چراغ محفل اول ما خلق الله نوری و شمع
 بزم انامن نور الله و کل شیء من نوری را بنور جمال خود
 ساخت لراقمه
 رباعی

در پرده اطلاق چو حق بود نهال	زان سوی عدم دشت جهان نام و نشان
از روی مقید چون ظهور خود خوست	احمد بوجود آمد وزو جمله جهان

انتظام لالی متلالی کلام از سبک نعت دریا نوالیت که میان مکرش
 صدف دل‌های اصدقاراکو هر ایمان بخشید و باران مرحمتش تشنه گامان
 بیدای هدایت را بر چشمه عرفان رسانید ذات شریفش اگر منتصف

بصفت تیمی نمیکردید در تیم روی اعتبار در بازار امکان از کجا میدید
 کشتی سخن را به بحر توصیفش هوای مقصود در کنار و ذوق قلوب عالم
 بیاد مراد شفاعتش از خطر گرداب هلاکت برکنار لراقمه رباعی

شاهنشاه انبیا رسول الثقلین	تاج سراسر اصیقا رسول الثقلین
مخار شفاعت است در روز جزا	باز در کعبه کبریا رسول الثقلین

شمار سطور و نقاط و فرمناقب آن معجز مقال مانند حساب امواج
 جناب دور از وهم و خیال ولای ایشان موجب فروغ ایمان
 و تفاق از اینان باعث کفر و خذلان لراقمه رباعی

از شمع ولای آل الطهر جان را	روشن کنم و جناد هم ایمان را
مومن بود اگر دوست ترمید	از عزت خود و صدق دل ایشان را

ملاح ناما که اگر سفینه بیان تا ابد روان دارد از قلمر محمد اصحاب تقدیر
 انتساب راه یک قطره طی نسا زد لراقمه رباعی

اصحاب رسول اند جو انجم نعلک	روشن دل و راضی برضا بچو ملک
صدیق و عمر باشد و عثمان و علی	در حله صفات از همه افسن بشک

اما بعد خادم العباد خیر خواه عالم محمد غوث المتخلص اعظم

در زین محفل ضیا منزل بزم افروزان سخن دانی و چمن آرایان معانی که دل از
 خورشید روشن و خاطر شکفته از گلشن میدارند شمع التماس منور میسازد
 و بکشایش غنچه مطلب میپردازد که هر گاه سخن اصل همه موجودات علت
 جمیع ممکنات و باعث یاد کار هر ذی حیات و موجب اعتدای درجات
 اشرف مخلوقات لراقمه رباعی

صا در چوز قادر شده کن قبل است	نقش همه کائنات ز و صورت است
در دین ارباب بهیرت عظم	والت که منظر خدائی سخن است

من شیفته کلزار سخن و دل باختار یک بوی این چمن حکم طبع اوالها
 نژاد خود رباعی

پیش از همه چون روز انزل بر زده کن	لاریب مقدم ز خدائی است سخن
تا فرصت گفتار بدارى عظم	ز بهار بجد منش تو نقص مکن

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بنوی تحریر تذکره شعرا
 الکامی کرناگت باله نام تسطیر غزلیات هر یکی بی انتخاب پرداخته بودم
 و شام غربت تنای الفت پرستان سخن را بصبح وطن مبدل ساخته از آن باز
 نمکن خاطر بود و صورت این آرزو در سجن دل جلوه مینمود که اگر زمانه فرست

دهد و نماید حق یا ور شود تذکره تازه با انتخاب اشعار شعرای مصدوره ^{مفصل}
 شطری از احوال کسب استعداد و لیاقت و بندگی از سیز و سیاحت
 ایشان و بیان سال تولد و مقام پیش و ذکر تالیف و تصنیف و دیگر حالات
 مناسبه ایشان با انضمام فوائد مشنوعه و لطایف جداگانه بحال تحقیق و نهایت
 تدقیق بآئین خوش و اسلوب دلکش تسوید در آرم و پیش نکته سنجان ^{سازگار}
 انصاف و دراز اعتساف هدیه گزارم اما از ممر قلت فرصت نقش این
 تمنا بر صفت ظهور صورت نمی نسبت و شاید امید بر ضد شهود نمی شست
 تا اینکه تذکره معدن الجواهر و اه ف بملاحظه رسید و بوضوح انجامید
 که مومی الیه در مقامات کثیره بغوامض نکات شعری بی نبرده با اعتراض
 بجای کلام استن جها بزه قلم فرسوده بدخل ناسزا کار و فرموده لبها
 بحر طبیعت باز جوش آمد و دریای خاطر در خرو و س که جوابات راقیه
 آن درج تذکره سازم و با امتحان مزاج قلم پردازم هنوز کوه هر مطلوب
 بکف نیفاده بود و کشتی مقصود لکن نهاده که هوای سخن سنجی هم طری
 معاصرین در سر پیچید و آتش شوق تغزل در کانون دل اشتعال و زرد
 بترتیب محفل مشاعره برداختم و به تسخیر بریزان خیال همت خود مصروف

ساختم هر معنی بنیاه بمصداق کل اناء یترشح بما فیہ بقدر طاق
 اسب فکر در میدان شاعری میبخت و کند دخل و اعتراض نخبه سیر و خطا
 دیگری می انداخت غشی مشاعره هر یکی را حسب صوابید حکمین در قید تطبیح
 می آورد و با استصواب میر مجلس در جریده اشعار داخل میکرد و در کمیت
 باین صحبت یاران بیکر نک و عزیزان با دانش و فرهنگ بسیاری از
 فرایده فواید بهیه نیز در مخزن خاطر مجتمع گردید و هم اکثری از جوهرز و اهر مطاب
 جلیه در معدن سینه بهر سید پس بنا بر تنظیم همگی در رغر مار ب کمر سعی بر
 میان جان چیت بستم و آستین بر آید شکرتم احوال بر سخن سنج موافق
 التزام صد حتی الانکان بر عرض استفسار در آوردم و آنچه به تنفیج و تصحیح آمد
 حواله مستوفی خامه کردم اشعار هر سخندان موافق باینه کلامش بقدر میسر
 میزان انتخاب سنجیدم و عنان کمیت خامه از عرصه رد و قدح اکثر تازه
 نویان مشاعره نجافت طوالت مسطوف گردانیدم در عرصه دو سال
 شاید مدعا را بجله انصرام آراستم و بجلیه اختتام پیراستم ببلبل خوشنوعی قلم و کلمه
 نام و تاریخش باین برک و ساز نغمه بردازست **قطعه**

چو تیار شد گلشن بباخزان

که افزاید از سیران عقل و بهوش

شدم در پی نام و تاریخ او	ندا کرد کلزار عظیم و شش ۱۲ ۴۹
--------------------------	----------------------------------

حرف لاله	آگاه
----------	------

تخلص مولانا محمد باقر نایبی شافعی پسر محمد رضی المعروف محمد صاحب است
 مومن اجداد پدري و مادرش در السمرقند بجا پور و مولد و منشای او محرو
 ایلیور در سن یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری از شبستان قدم در زمین
 و بود رسید و به عمر هفت سالگی کلام مجید را با اختتام رسانید کتب متداوله
 فارسیه از گلستان تا تحفة العرازمین پیش عم خود خواند و دیباچه سکندرنامه
 و عنوان قرآن السعدین بخدمت سید ابوالحسن قربی قدس سر کذرا ند پس از آنجا
 باراده طالب علمی وارد بلده تهر مکر المشهور بر تبر چایل کردید و نزدیک مولوی
 رحمه الله علیه تا دو و نیمت مصباح و یک جزو ضوئین روشن کرده با اشاره آن
 حق آگاه موقوف گردانید بمطالعه کتب اشتغال و زرید در بانزده سالگی
 بنظم و تشریح کماشت و به فقه سالکی قصید نوین در مدح حضرت
 قربی فکر نموده با عرضیه بخدمت مدوح ارسال داشت مطلعش از آنست

افتاب اوج وحد ما هتاب برج دین	کاشف ابرار قربت صنایع البقیس
-------------------------------	------------------------------

معزى اليه ورجو البش ارقام فرموده قصیده غزله در مدح فقیر حقیر بود
 رسید معانیش دیده دعای اللهم زد و فرود کرده آمد باین قدر علم چنین فکر
 صایب بنهوا آمد چون زیادت علم شود فکر کارها خواهد کرد که نرا و از فرین
 نام و تحسین تمام خواهد بود بعضی مجال اصلاح طلب است اگر در حضور میبودند ظاهر
 کرده میشد و السلام در نوزده سالگی حضور معالی الیه رسیده خود را از بیعت شرف
 فرمود و انا فانا استبنا فیوض باطن منیمو دمشق سخن هم از انجناب ساخت
 و بدرستی کلام خود پرداخت چنانچه خود میگوید

بود بریت من آینه دار دیده آگاه	که بروج حسن کسب سخن از بو الحسن کردم
--------------------------------	--------------------------------------

در نعت و منقبت قصاید بسیار و غزلیات و شطویات مختصره بشمار بیست
 تخلص گفته بود بعد وفات مرشد خود بهر آشنای آب فرود ترک فکر سخن
 فرمود باز و اردن شهر نکر کردید و اقامت و زید در انجا طنطنه فضل و کمالش
 بندی گرفت و آوازه علم و هنرش بهر سو رفت جناب فراب الا جا به جناب امکا
 که مشتاق این قسم مردم بود بحال تعظیم و توقیر با ایشان ملاقات فرود بمقره
 دو صدر و پیه ماهوار بکار انا یعنی نواب امیر الامرا بهادر برکاشت و بعد چند
 جاگیر التور که سالانه یک هزار و دو صد همون محاصل آن بود از زانی داشت

پس از آن آگاه بر فاقیت امیر موصوف بدر پس رسید و همین جا توطن
 کزید بجایزه شوق بقول حضرت جامی قدس سره السامی ۵

مکورتاب مستوری ندارد	چو در بندی سر از روزن بگرد
----------------------	----------------------------

باز بگذر شعرا با اختیار تخلص شتغال و رزید و اوقات عزیزه خود را بتالیف
 و تصنیف کتب فنون جداگانه نظماً و نثر در زبان عربی و فارسی هند و مصر و
 اروپا و هند و ایصف و در سنه ۱۱۳۰ از روی حساب ابیات زیاده از پنج
 هزار است و هر یکی از آنها شش هزار و برگزین روزگار در همین نهایت ارحمند
 دارد و در اقسام سخن کمال بلندی نواب جنت آرامگاه اکثر صحایف این حجاز
 از دستش منویسایند و باین حدت کتک او را سر بلند میگردانند هرگاه
 بار اول نوک ریز کلک جواب سلاش بنظر فضحای آند بار سعادت آثار رسید
 با هزار آفرین و تحسین در حق آن دبیر بی نظیر بچنان نواب معلی القاب از انظر
 وارد کردید نواب معزی الیه بجایزه آن که هواره زرین همراه نواب عمداً
 بهادرو نواب امیر الامرا بهادر فرستاد و بان هر دو صاحب جزاوه اجازت
 داد که موقوف صاحب را در آن بنامد و کس ادب بکنسباند آگاه بعد و
 بسیار اقبال صلح نمود و اما در وی جلوس نفرمود عالمی بفضیلتش استعداوشان

بهر ساینده در امثال و اقرا ن نامی و ماجد برآمدند و بحکالات رایقه و مقامات
 فایقه فایز گردیدند غنچه طبع اکثری از سخن سخنان و الا فطرت به نسیم آه لاج آن
 بهار آرای چمن خیال شکفته و ثمر افکار معنی پروران معجز منزلت با بیاری
 عنایت آن غلبند حدیقه کمال نخته گلستان معانی رکین تشریح ابر و ریانا ^{طبیعت}
 فیض طوئیش سر اسیر اب و بوستان مضامین دلنشین با هنر از هوای انفا ^{حس}

تقدس اساسش یکسر شاداب لواقمه ^ه

بند راطاقت آن نری که سازد ^{وصف}	از حکالات نداداده آگاه قسم
--	----------------------------

شب چشبنبه چهاردهم و اذی الحجج سن ۱۲۲۰ مکزارد و دو صد و پست هجری ازین
 جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود و در رسته میلاپور در زمین معلوم
 خود که سمت مغرب واقع است بر آسود عالم با عمل محدثی بدل عارف
 روشنفکر فقیه بی نظیر جامی دوران بیدل زمان مولوی غوث المخاطب
 شرف الملک بهادر مدار المهام کرناٹک عمان اشهب فکر و سیر
 تاریخ و فاش یافته و ماده پسندیده در عینی قدامت
 فرد العصر خوش یافته تاب الله تراهما و جعل الجنة مشواهما
 معترض یعنی و اصف در تذکره خود در ترجمه میرزا و بلگرامی نوشته

که مناظره و مباحثه فضیلت دستگاه مولوی محمد باقر آگاه و چهار

ایراد بر فاضل مشیر آزاد از نیرنگی روزگار خبر میدهند

جنک با او خطای منکر بود

حق در اینجا است چیدر بود

پاس ادب رخصت نمیدهد که زیاده ازین گفته شود و انتهی سیکویم که پدرم

معرض از کاسه یسان جناب معلى القاب و او بیک واسطه شاکرد آن

تقدس انتساب پس این قدر اسادت ادب در حق استاد الاستاد سخت

نامناسب بقول مرزا ایب صایب بی پای خویش زندیشه بی خبره

آن بی ادب که خزه بر استاد میزند بر اهل انصاف محفی و محتجب نیست ایراد است

جناب آگاه بر میر آزاد چنان بفرمانی ندارد که وی مصداق خطا منکر شود و

آزاد را منصب جید را از جانب معرض عطا کرد و در اینجا باندیشه طول کلام بر چهار

اعراض از چهار صد ایراد اکتفا میوه تا از صدی و از بسیار اندکی نظر از با بصیرت در آید

اعراض اول برین است

قاب قوسین پس او را از خدا عزوجل

یا بود قوس عطار که رسولش رد کرد

نسبت اهدای قوس عطار در رضی الله عنه بی اصل محض است و غلط فاحش

از عبارت اصابه شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی اهدای جمله و عدم اهدای قوس

ثابت میشود چنانچه بروایت طبرانی نقل کرده که عطار در هدیه فرستاد بجناب
 آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثوب و دیبا که کسری او را پوشانیده بود پس
 درآمدند اصحاب آنجناب و از نفاست آن حد تعجب کردند فرمود چه تعجب
 میکنید ازین حد هراینه رومال سعد در جنت بهتر است از آن ^{آنکه} در شرح قصید
 هداییه نوشته اند که در مخلص ^{تبیح} است بقصه عطار و ابن حاجب رضی الله ^{عنه}
 که او کمانی را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد قبول نفرمودی آن
 کمان را بدست یهودی چهار هزار درم فروخت بعد از آن نکاشتند که قصه اش
 در قاموس هم در ماده قوس مذکور است عبارت آن با عبارت کتاب ^{النوار} الربیع
 فی انواع البدیع تصنیف سید علی علی شتفق مکرانیکه در انوار الربیع سکویده اهدا
 الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فام یقبلها فباعها بن میودی
 بأربعة آلاف درهم و در قاموس جمله ^{نیم} یقبلها میت و از رد و قبول
 هر دو مسکت است و علمای اصول فقه گفته اند الساکت لم یفسد الیه القبول
 و موافق این قاهره کلام صاحب قاموس با کلام صاحب انوار الربیع منافا
 میگویم لا اصل له ظاهر اثما باعتما و صاحب انوار الربیع صحیح دانستند نشان این
 اشتباه عدم تابع عبارت قاموس است صاحب قاموس بعد شرح خود

نقب پدر عطار و به ذوالقوس میفرماید فار تحمل عطار دانند ^{رضی}
 عنه الی کسری یطلب قوس ابیه فردها علیه و کاه حله
 فلما رجع اهداها الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فباعها
 من یهودی باریهة الالف درهم آن مهربان توهم کردند که ضمیر
 راجع بقوس است و چنین نیست بلکه راجع بجله است و اگر چه در نسخ متعدده
 ناموس لفظ فلم یقبلها نیست لکن آن لفظ ضرورت شاید سهو بساخ یا از اصل ^{مسئو}
 قاطنه و الا ضمیر ستر که در فباعهاست عاید بجناب ختمیت مآب میشود
 و آن معقول نماید چه در اصابع بروایت مسلم آورده که عمر رضی الله عنه عطار
 دید که حله دیبا با بازار میفروشد و بود عطار که آمد و رفت میدشت بدر بار ^{شاید}
 و می یافت عقیقات از آنها پس عرض کرد عمر رضی الله عنه یا رسول الله کاش خرید ^{مسئو}
 این حله را و می پوشیدی آنرا هنگام آمدن و فود عرب پس فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که نمی پوشد لباس هر چه در دنیا مگر کسی که بی نصیب ^{است}

اعتراض و مبرین بیت

الکون اثنی خا کرو ب سرای که بوده

میرفت آستان ترا این نیازمند

ظاهر این معشوق ناشق صفت از زمره خا کرو بان بوده باشد بمقتضای

كل شیء یرجع الی اصله باوصف استغنائی معشوقیت آخر
خاکروبی اختیار کرد و در نفس لام محبت شما با چنین معشوق عالی از نامت نیست

اعراض سوم برین بیت

ولعام رحلتہ وجد مورخا ثقلت موازینہ من الفرقان

این بیت در بحر کامل است متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

مفعولن ماصراع اولش سالم و ابتدایش بدستور و شو مصراع دوم مضمر و

ضربش مقطوع مضمر پس پای موازینہ در مقابل فای متفاعلن واقع شد و اسکان

متحرک در صدر و عرض و ابتدا و حشویں غیر جاز چنانچه آنمهربان در شرح قطع

عالی در مصراع ع قد رجع من جانب البلاده بخفی الحنین کفانه

که درین مصراع چهار نقص واقع شد یکی رکون عین رجع دوم وقف های

مده سوم تشدید پای خفی چهارم ادخال الف لام بر اسم حنین تلمیح باین

عبارت هم میتوان کرد ع عاد طماع خفیف العقل مع خفی حنین

مع بسکون عین هم آمده است چنانچه در قاموس است انتهی کلامم هم

مخفی مانند که مدار مصارع داخلة در فارسی بر مساحت است هرگاه آنمهربان چنانچه

این نقصا بنهار و انداشتند در شعر خود که عریضت چگونه رواداشتند و

تشدید یای خفی از ضرورت است از نقصانات و ادخال الف لام و علم
 در کلام فحول شعرای عرب بنظر رسیده این میاوه در مدح ولید بن یزید
 بن عبد الملک میگوید **رأيت الوليد ابن اليزيد مباركا**
شديد اباعباة الخلافة كاهله پس این هر دو ایراد بر عالی
 بیجا است و اگر بای موزینه را متحرک گردانند وزن از دست میرود

اعراض چهارم برین بیت

وصل و صد راقه و قساوة | ما المبتغى لمن هذه الاوصاف

این بیت ناموزون است و صورتش اینکه بیت مذکور در بحر کامل است
 عروضش سالم و ضربش بمقطوع مضمر اعنی مفعولن که منقول است از متقال
 تقطیعش چنین میشود وصلن و صد مستفعلن بن الافتن مستفعلن و قساو
 متفاعلن بل متبعا مستفعلن هم با ذل متفاعلن اوصاف مفعولن پس
 نون در لفظ لمن زاید است که مصراع را ناموزون ساخته و سوا عدم
 موزونیت در بیت مذکور اقوی نیز است و آن اختلاف حرکت رویت
 روی این قصید فای مکسور است و درین بیت فامضموم میشود چه خبر
 لفظ من است در پنجام چهار ایراد به اتمام رسیده و صواب خطای آن

البته بر ما بران این فن واضح خواهد کردید اکنون جواهر خوش آب و کار
از معدن دیوانش بجاوش انتخاب بر آورده چهره آرای صفحہ کتابت سیام

<p>چمن زار گل وادی امین کن گل مار اندین گلشن گذر افتاد محجوب عصا ز آه بود جسم ناتوان مرا نیاید محتسب اینجا که ترسد لغزش یا آخر فکنده ام سبوت بار خوش را از چه بسک میزنی بیام جهان نمای ایر غنچه فسرده نیاید بکار ما به لحاظ بشکفت کن دیگر بیابغ ما من از خوانا به دل خانه باغی کرده ام پید بسوی آن وفا بیکانه راهی کردم امید لوش دل بر لب سوفا خدکت اینجا بلال آسا کند قالب بنی ماه تمام دین باشی تو که در آینه چپ کرد دست</p>	<p>آهی مطلع صبح تجلی کن دل مار از جیا هر غنچه را افکند سیریم مگر غم فراق تو از بسکه کاست جان را ز بس چشم و لبش در بزم مستان ^{بسیار} رخسار بستم بطره تو دل زار خیش را دل بهوای هر ستم بسته مکن خدایا کفتی چون در حسن تو کردم دل حزن باز از خیال حال تو شد تازه داغ ما بصر او چمن تکلیف کلک شتم مکن آگاه سگافی در دل از تیرنگاهی کرده ام پید مگر از شوخی انداز تو رمزی شنود ز رشک آنکه سانه از لبش خورشید تابانست فیض آینه دلان لغزش کجبت رشت کند</p>
--	--